



**امید بلاغتی / نویسنده و منتقد**

**او چند گزاره نوشته درباره بحرانی که جامعه تئاتر را در نور دید**

## صفحه آخر

# رقص روی لیوان‌ها



← در سال سخت کرونا، در بی شمار دشواری و تلخی و مصایب ریز و درشتی که بر سر زندگی آدمیان آمد آنچه بیش از همه آسیب دید، اقتصاد بود. اما اگر بسیاری صنایع و مشاغل آسیب اقتصادی دیدند بعضی اساسا در کنار این آسیب اقتصادی، حیات و ممات شان هم دستخوش تغییر شگرف شد. هنر در معنای کلی از کرونا خسارت بسیار دید، سینما و موسیقی دچار بحران‌های جدی شدند اما انگار هیچ هنری اندازه تئاتر ویران نشد. اینکه ابعاد این ویرانی اقتصادی، کاری و حرفه‌ای تا چه اندازه بوده، نمی دانم اما ساده‌ترین و مهم‌ترین دلیلش برام قابل فهم و ارزیابی است. هر اثر هنری از لحظه تولد ایده تا شکل‌گیری و ساخت در نهایت قرار است به مسأله عرضه گره بخورد. مخاطبانی قرار است این اثر عرضه شده را بشنوند یا ببینند یا بخوانند و... اما انگار جز تئاتر همه هنرها جدا از آن آیین جمعی دیدن و شنیدن و خواندن- از تماشای فیلم در سالن‌های سینما تا تماشای شنیدن یک کنسرت و...- شکل دیگری از عرضه شدن هم برایشان ممکن است. بهترین آثار موسیقایی

دنیا قابلیت این را دارند که با هدفون در گوشه یک اتاق شنیده شوند و مخاطب لذتش را ببرد، مهم‌ترین آثار تاریخ سینما را نسل خود ما پیش از سینما روی صفحات کوچک ترلوویزیون تماشا کرد- لذتش کمتر بود اما در فهمش دچار اختلال نبودیم- هنرهای تجسمی نیز بدون نمایشگاه‌ها حیات خودشان را در ارتباط با مخاطب دارند و تکلیف کتاب هم که روشن است اما اصلا تجسم و تصور شکل دیگری از حضور تماشاگر در محل اجرای یک اثر نمایشی ممکن است؟ تجربه‌ای که رخ می‌دهد جدا از بحث لذت در بعد اختلال در فهم اثر، قابل تأمل نیست؟ درست یا غلط به گمانم اساسا همین خصلت منحصربه‌فرد هنر نمایش است که چنین خسارت جبران‌ناپذیری به آن در دوران کرونا وارد کرد. آیین باشکوه تماشای نمایش با کرونا دچار اختلال جدی شده و انگار این هنری است معادل با همین آیین. اما واقعا این فرض قطعی و ابدی است؟ کرونا شاید قرار است تمامی این فرض‌ها را دچار استحاله جدی کند. اما چنین استحاله‌ای رخ خواهد داد؟

نوجوانم و با یک عطش سیری‌ناپذیر در پی دیدن و خواندن و تماشای هر چیز تازه‌ای که بوی آن کهنگی را نمی‌دهد. ساکن شهری کوچک در جنوب استان فارس. آنجا موسیقی، تئاتر و ادبیات تنها هنرهایی هستند که دست و پا شکسته پیش می‌روند همگی اما فرورفته در یک کهنگی عذاب آور دهه چهل و پنجاهی. هنوز هم مرور این خاطره و آن روز حالم را خوش می‌کند. گروهی از علاقه‌مندان به نمایش سوار بر یک مینی‌بوس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی به سمت شیراز راهی می‌شوند. تک‌تک لحظات شگفت تماشای «رقص روی لیوان‌ها» ساخته درخشان امیررضا کوهستانی در خاطرم مانده است. آدم‌هایی هم نسل یا در نهایت چند سال بزرگتر از من اثری را روی صحنه برده بودند که تا آن سن برای من مهم‌ترین، پیشروترین اثر هنری بود که به چشم می‌دیدم و به گوش می‌شنیدم. آغازی برای درک این نکته که هنر چه جهان‌شگفت و بزرگتری از تصورات نوجوانانه من است. هنوز هم آن دقایق نسبتاً طولانی ابتدای نمایش که در سکوت همراه با نور و شعله سیگار می‌گذشت همه آن حس بهت، آن ناباوری، آن نفس‌های در سینه حبس شده و آن جادویی که کل فضای تالار ابوریحان شیراز را در برگرفته بود، خاطرم مانده است. نمایش که تمام شد من نام امیررضا کوهستانی نویسنده و کارگردان نمایش و نام علی معینی بازیگر اصلی را همچون نمایندگان هنر نو مدام در شهر کوچکمان تکرار می‌کردم. نمایش چنین جادویی با خودش داشت. بخصوص که تا آن روز این دومین باری بود که من در چنین آیین جمعی در یک بلک باکس نسبتاً استاندارد نمایش می‌دیدم. سال‌ها بعد اما خانه یک دوست مشترک از گروه هنری مهر شیراز تکه‌هایی از رقص روی لیوان‌ها را روی ال سی دی ۶۰ اینچی دیدم. تکه‌هایی ضبط شده از نمایشی بود که برای من اهمیتی همچون خواندن شعر نیما، تماشای سینمای امیر نادری و عباس کیارستمی و دیدن نقاشی‌های محصل داشت. اما هیچ خبری از آن جادو نبود. دلیلش نه بالا رفتن سن من و کمی دنیادیدگی‌ام که عدم انطباق تماشای یک نمایش زنده روی یک ال سی دی بود. با هم جور نبودند، جور نمی‌شدند. تجربه‌ای که بعدها و بارها در تماشای فیلم/نمایش‌های دیگری هم از سر گذراندم. با دوربین‌های فول اچ‌دی، با کیفیت ساخت به مراتب بالاتر و با تعداد دوربین‌های بیشتر. آیین برپا نمی‌شد انگار و نمایش مگر برپایی همین آیین نیست؟

توی این ماه‌های کرونایی، من گریزان از پیگیری محتوای آنلاین بخصوص در شبکه اجتماعی اینستاگرام، اتفاقی و از طریق معرفی یکی از دوستانم به صفحه مونا فرجاد رسیدم. بازیگر تئاتر، تلویزیون و سینمای ایران. حالا مشتری پر و پا قرص صفحه او هستم و فارغ از اینکه چه قدر کاری را که به‌صورت مستمر تولید می‌کند دوست دارم یا نه این شکل از بروز خلاقیت و تلاش مونا فرجاد برای یافتن راه و باز کردن مسیری نو، هرچند کوچک و محدود برام ارزشمند و ارجمند است. او مدتی است که رو به دوربین و با فهم هوشمندانه از مختصات پلتفرم اینستاگرام رو به دوربین به تنهایی یا گاهی با همراهی یک نوازنده تک‌گویی‌های جذاب و خاصی را اجرا می‌کند. باز کردن پای هنر فاخری که شاید بسیاری از فعالانش اینستاگرام را آخرین رسانه ارائه اثرشان ندانند تبدیل به جایی شده برای بروز خلاقیت‌های نمایشی یک بازیگر خوشفکر. هرچند در مقیاسی بزرگتر از این اجبار که کرونا مسبب این خوشفکری شده بر این باورم کار مونا فرجاد قابلیت بالایی دارد تا نمایش را در آینده به سید فرهنگی بخشی از طبقه متوسط ایرانی که تئاتر را نمی‌شناخته اضافه کند. کاری که او می‌کند عجیب هوشمندانه است. بدون در غلتیدن به

بسیاری از دوستان، آشنایان و عزیزانم که در هنرهای نمایشی فعالند برایم از وضعیت غمبار حرفه‌ای و کاریشان در ایام کرونا گفتند. این هنر محل کار، معاش و زندگی بسیاری بوده و دستخوش چنین بحرانی شده است. از آن آیین نمایشی و اهمیتش و اینکه شاید نمایش چیزی جز همین آیین نیست، نوشتم. از نوآوری‌های کوچک اما مؤثری همچون تک‌گویی‌های مونا فرجاد سخن گفتم و باز فکر می‌کنم دست روی دست گذاشتن تا نابودی کامل اقتصاد و حیات این گونه هنری راه حل نیست. باید به امکان‌های تازه اندیشید. کرونا خواهد رفت یا با واکسیناسیون جهانی کنترل خواهد شد، سالن‌های نمایش باز خواهند شد و آن آیین شگفت دوباره برپا می‌شود اما راهی نیست

قواعد مبتذل تولید محتوا در اینستاگرام خودش را در نسبت با این قواعد پیدا می‌کند. تک‌گویی است، ریتم و موسیک، شور و زندگی و حال و هوایی دارد که انگار با پلتفرم عرضه‌اش جور در می‌آید. این تنها راه حل نیست اما این بحران توانایی خلق امکان‌های تازه را ندارد؟



که تعاریف تازه و امکان‌های متفاوت خلق و ارائه این هنر باستانی را به‌سمت افق‌های تازه‌ای ببرد؟ نسل‌های بعد، شیفتگان تکنولوژی و سرعت، مختصات جدید جهان آیا با شکل کلاسیک اجرای این هنر پیوند خواهند خورد؟ اگر قرار بر این نیست که هنر نمایش تبدیل به هنری موزه‌ای و برای گروهی اندک به حیاتش ادامه دهد با همه تلخی‌ها می‌شود به کرونا همچون فرصت نگاه کرد. فرصتی برای بازاندیشی در شکل ساخت و ارائه این هنر. برای شکلی دیگرگون از برپایی این آیین. آیا ممکن است؟ این را نمی‌دانم اما گاهی فکر می‌کنم کرونا تنها زنگ خطری بود برای ادامه حیات بسیاری از هنرها و خطرهای اصلی هنوز خودشان را نشان نداده باشند. ■

ایران جمعه شماره ۴۶ دوره جدید (ضمیمه آخر هفته روزنامه ایران)

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی / مدیر مسئول: مهدی شفیعی / سردبیر: جواد دلیری

معاونان سردبیر: امیر یوسفی، سرگه بارسقیان

دبیر ویژه‌نامه: محسن بوالحسنی / دبیر عکس: ابوالفضل نسایی

صفحه‌آرایی: محمد عباسپور، دنیا حق‌شنو، مهدی بخشی / ویراستاری و حروفچینی: گروه ویراستاری و حروفچینی «ایران»  
لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

